

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

دلیل سوم:

سومین دلیلی که به او استدلال شده برای مطهریت اسلام نسبت به بدن یا اجزاء ما لاتحله الحیاة و یا رطوباتی که در زمان کفر ملاقات با نجاست کرده و اکنون آن نجاستها وجود ندارد، خلّو السنة عن الامر بذلك مع الغلبته است. مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه و بعض بزرگان دیگر فرمودند که خب غالباً کفاری که مسلمان می شدند بدن آنها یا اجزاء مالاتحله الحیاةشان مثل موی سرشان یا ناخن آنها و امثال اینها یا رطوباتشان، در زمان کفرشان بالاخره با یکی از نجاست ملاقات کرده و حالا که مسلمان می شوند هیچ روایتی نیست که در آن آمده باشد که اولیای اسلام یا وکلای آنها که برای این امور فرستاده می شدند، بفرمایند که بروید خودتان را تطهیر کنید. امر به تطهیر بالماء در هیچ روایتی، هیچ نصی وارد نشده است و حال این که با توجه به آن غلبه اگر امر شده بود بقایایی از آن می ماند. وقتی هزاران بار یک امری از شارع، از اولیای اسلام، از سفرا و وکلای آنها در این امور صادر شده باشد، این کثرت ملازمه دارد با بقائش ولو به نحو نادر. لاقلاً چند موردی به دست ما برسد. این عدم وجود چنین اوامری در سرتا سر روایات، نشان می دهد که پس امر نبوده. چون آن امر کثیر ملازمه دارد با بقاء فی الجملة و وقتی بقاء فی الجملة نبود، کشف می کند از این که امر این چنینی نبوده. این استدلال مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه هست.

اشکالات دلیل سوم: (3:31)

به این استدلال دو اشکال هست که باید بررسی بشود.

اشکال اول:

بزرگانی مثل مرحوم صاحب مصباح الهدی و بعض دیگر فرمودند که با توجه به آن دو داستانی که در جلسه قبل گفته شد ما احراز خلّو سنة نمی کنیم چون در آنها نقل شده بود که مصعب که سفیر رسول الله صلی الله علیه و آله بود، وقتی اُسید از او سؤال کرد که شما وقتی اسلام می آوردید چه کار می کردید؟ گفت: «نغتسل، نلبس ثوبین طاهرین و نصلی». خب عبارت «نغتسل، نلبس ثوبین طاهرین و نصلی» نشان می دهد که لابد امری به این چیزها بوده است. آیا اینها از پیش خود همین جور یک روشی را اتخاذ کردند؟ لاقلاً احتمالش را برای ما ایجاد می کند به خصوص که مصعب سفیر رسول خدا و رسول رسول الله صلی الله علیه و آله بوده. در آن اسلام آوردن معاذ هم باز همین مسأله در او بود.

بنابراین وجود همین دو روایت، مسأله ی خلّو السنة را مشکوک می کند. در صورتی این

استدلال درست بود که خلّو السنة برای ما محرز باشد. بدانیم حتماً در سنت نیست اما همین‌ها لاف‌ل احتمال ایجاد می‌کند که لابد گفته شده باشد، شاید دستور العملی بوده.

جواب اشکال اول: (6:17)

عرض می‌کنم طبق آن چه که در جلسه قبل عرض شد، بنابر مسلک مشهور که می‌گویند اسلام کافر منحصرأً به گفتن شهادتین است. ولو این که اعتقاد قلبی پیدا کرده باشد، جازم هم باشد، قاطع هم باشد، مادامی که اظهار شهادتین نکند کافر است. بنابر این مسلک در این روایت دارد که «نغتسل، نلبس ثوبین و نشهد شهادتین». ظاهرش این است که قبل از شهادتین این کارها را انجام می‌دهیم و بعد می‌آییم شهادتین می‌گوییم. پس آن غسل، آن شستشوی شرعی نیست. یک شستشوی مقدماتی است که پاک بشوند، تمیز بشوند. اینها آداب اسلام آوردن است. قبل از این که اسلام بیاوری آدابش این کارها هست. پس این روایت دلالت نکرد بر این که بعد از اسلام آوردن و شهادتین گفتن باید بروی تطهیر از آن چیزها بکنی. این مطلب در این روایت نیست، به خصوص که إغتسال قبل الاسلام موجب طهارت از چیزی نمی‌شود چون بدنش عین نجس است. إغتسال قبل الاسلام برای پاک شدن ولو در دریا هم برود، در آب کر هم برود فایده ندارد.

سؤال: ...

جواب: یکی یکی. اما اگر با آب قلیل بشورد به درد نمی‌خورد. چرا؟ برای این که آن آب قلیل به مجرد ملاقات با بدنش، متنجس می‌شود. و لا ینال که تنجس در حین استعمال اشکال ندارد چون آن تنجس در حین استعمالی اشکال ندارد که تنجس از ناحیه ما یتطهر باشد. اما این جا از ناحیه ما یتطهر نیست بلکه از ناحیه ملاقات با عین نجس است که بدن این آدم باشد و این حالا می‌خواهد از نجاست عرضیه تطهر پیدا کند نه از نجاست ذاتیه. مثل این می‌ماند که ما لباس‌مان را بدهیم یک یهودیه‌ای تطهیر بکند. او تا وقتی آن آب قلیل را می‌ریزد چون با دستش ملاقات می‌کند، آن آب نجس می‌شود بنابراین برای آن لباس با آن آب قابلیت تطهیر وجود ندارد. و اما اگر در آب کر و جاری بشورد کما این که در آن روایت بود که خودش را در بئر انداخت و بگویم بئر، کر است یا آب معتصم است و حکم آب قلیل را ندارد، خب در آن جا هم باز تطهیر رخ نمی‌دهد چون همراه با نجاست عینیه هست.

پس بنابراین طبق مسلک مشهور هیچ جا ما نمی‌بینیم که بعدش فرموده بودند که آقا بعد الاسلام برو خودت را تطهیر کن. حتی این دو تا روایت هم ندارد که بعد الاسلام برو تطهیر بکن. اگر چیزی در این روایات باشد برای قبل الاسلام است. بله، علی ما قویناه ممکن است شما به این روایت استدلال بفرمایید به این که این که گفتند آقا برو این کار را انجام بده چون کسی که می‌خواهد اسلام بیاورد، مُسَبِّحاً این اراده را کرده، این ایمان را آورده، این اعتقاد را پیدا کرده و حالا برای دیگران است که دارد این کار را می‌کند. خب می‌رود خودش را می‌شورد پس او پاک می‌شود و از این جهت بعداً نفرموده.

پس علی مسلک مشهور این جواب را به مرحوم صاحب جواهر نمی‌شود داد. اما علی ما قویناه بله، با این روایات هم ممکن است که جواب مرحوم صاحب جواهر را بدهیم.

سؤال: دلیل سوم هم مثل دلیل دوم است. فرقی چیست؟

جواب: در آن جا سیره‌ای را برای آن زمان‌ها ادعا می‌کرد و در این جا می‌گوییم خلّو السنة. السنة بیابک. هذا کافی، هذا تهذیب، هذا استبصار، هذا من لایحضره، هذا وسائل، هذا وافی و روایات الان موجود است ولی می‌بینیم هیچ جا نیست. با این غلبه‌ای که داشته اگر بود باید یک چیزی در این روایات باقی می‌ماند فلذا این خیلی تفاوت می‌کند. در آن جا اشکال صغروی، قوی بود ولی در این جا اشکال صغروی نیست چون روایات در جلوی ماست داریم و خودمان هم می‌بینیم که نیست.

اشکال دوم: (14:20)

و اما اشکال دوم این است که سلّمنا و آما که خلّو السنة است. هیچ روایتی این را نگفتند اما این که هیچ روایتی این را نگفتند، دلالت نمی‌کند بر این که اسلام مطهّر است و احتیاج به شستشوی بعد از اسلام آوردن نیست. چرا؟ برای این که ممکن است اتکا کردند به تعلیم احکام. هر کس که مسلمان می‌شود باید برود این احکام را یاد بگیرد. مگر هر کس مسلمان شد، فوراً احکام نماز را یادش می‌دادند. مگر فوراً احکام‌های دیگر را یادش می‌دادند. کجا دارد که حمد و سوره را فوراً یادش می‌دادند. خب واگذار می‌کردند که برود یاد بگیرد. در این جا هم اگر به او نمی‌گفتند برای این است که خب حالا باید برود خودش مسائل را یاد بگیرد. لازم نبود پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام یا وکلای آنها در این امور بیایند بگویند حالا برو خودت را از آنها تطهیر بکن. خب مسأله یادش می‌دادند که هر چیزی با خون ملاقات کرده نجس است و باید آب بکشید.

سؤال: غفلت نسبت به آن نبوده.

جواب: چون وقتی می‌خواهد این‌ها را یاد بگیرد، خب چرا غفلت باید باشد چون خب یادش می‌دهند. اتفاقاً می‌گویند هر چه با خون ملاقات کرد نجس است و او می‌گوید پس ما این گونه بودیم. می‌گوید شراب نجس است و باید آب بکشی و او می‌گوید خب ما شراب می‌خوردیم یا لباس‌هایمان این گونه بوده پس باید برویم آب بکشیم. فلذا راجع به همین امور خیلی مسأله سؤال کرده‌اند. لباس‌مان را دادیم به یهودی، عاریه دادیم به او و حالا برگردانده، باید آب بکشیم؟ توجه به این مسائل بوده و آن‌هایی هم که می‌خواستند یادشان بدهند، توجه به این چیزها داشتند فلذا یادشان می‌دادند. بنابراین خلّو سنة معنایش این است که در آن هنگامی که این‌ها مسلمان می‌شدند آن موقع به آن‌ها نمی‌گفتند اما این، معنایش این نیست که بعداً هم به آن‌ها گفته نمی‌شده. خب همان طور که بقیه مسائل را به آن‌ها تعلیم می‌کردند ممکن است این جهات را هم بعداً به آن‌ها تعلیم می‌دادند.

سؤال: ...

جواب: دیگر این‌ها گفتن ندارد. حالا در کدام روایت داریم که سوره حمد را یادش دادند.

کدام روایت داریم که به او گفتند در رکوعت این گونه بگو؟ خب معلوم است چون این‌ها یک چیز عادی است گفتن ندارد. داعیه بر این بوده که مسأله یاد بدهند. قهراً هر کس مسلمان می‌شود بعدش یک کسی می‌آید مسأله را به آن‌ها یاد می‌دهد یا خودش باید برود مسأله را یاد بگیرد. معنا ندارد حالا بیایند نقل بکنند تا قهراً برای ما مقداری از آن نقل‌ها بماند. بله اگر رسم بود که خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام هر وقت یک کسی مسلم می‌شد یک مطالبی به او می‌فرمودند مثل خطبه‌هایی که در هنگام خطبه از ائمه علیهم السلام نقل شده که وقتی می‌خواستند عقد ازدواج بخوانند یک چند سطری خطبه‌های خاصی دارند. خب آن‌ها نقل شده چون یک رسمی از ائمه علیهم السلام است. اگر رسم خود اولیای بزرگ اسلام صلوات الله علیهم اجمعین بود، بله قاعده‌اش این بود که قهراً می‌ماند. اما وقتی که این رسم نباشد مثل کارهای عادی دیگر که می‌روند یاد می‌گیرند، این‌ها را واگذار کرده بودند که بروند یاد بگیرند، خب قهراً نمی‌ماند.

سؤال: ...

جواب: خب بدنت باید برای نماز پاک باشد. آبی که می‌خواهی وضو بگیری باید طاهر باشد. این‌ها هم از چیزهای واضح است. تعلیم وضو، تعلیم غسل، خب این‌ها جنب بودند و معمولاً غسل جنابت که نمی‌کردند و حالا آمده مسلمان شده و جنب بودن آنها که غلبه‌اش بیشتر است. خب اگر ازدواج کرده و بچه دارد که مسلماً جنب شده و اگر بچه هم نداشته باشد، باز یک جوانی است که مسلماً محتمل شده. این که اولی به ذکر است اما در کدام روایت هست که بگوید: حالا که مسلمان شدی باید بروی غسل جنابت بکنی و یا اگر زن است باید بروی غسل حیض بکنی. این‌ها را نداریم. چرا نداریم؟ به خاطر این که واگذار می‌شد به این که تعلیم احکام می‌شود و می‌رود یاد می‌گیرد.

بنابراین خلّو السنة ملازمه ندارد با این که اسلام مطهّر است و احتیاج به شستشوی بعد از اسلام آوردن نیست. چرا؟ برای این که مُلَزَمی بر گفتن نیست بعد از این که یک راه عادی برای تعلیم و تعلمش وجود دارد و به طور طبیعی می‌رفتند آن‌ها را یاد می‌گرفتند.

سؤال: طبق روایت خرائج آن جا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که تصلی

جواب: بله حالا یک جایی هم گفته می‌شود، اشکالی ندارد.

سؤال: ...

جواب: بله یک جا گفته می‌شود ولی رسم این نیست که همه جا گفته بشود. حالا همان جا که «تصلی» و «تصوم» فرموده، این «تصلی» هزار تا حکم قبلش می‌خواهد. «تصلی» قبلش باید غسل جنابت بکنیم. باید وضو بگیری. باید لباس کذا باشد. این‌ها را چه گونه نفرمود. بله حالا اصلش را فرموده ولی آن جهاتش را واگذار به چه فرموده؟ واگذار به تعلیمات و تعلّماتی که باید برود انجام بدهد. بنابراین، این هم مثل آن‌ها می‌ماند. این حرف‌ها، چیزی نیست که ما از این راه بتوانیم دست از اطلاعات و عموماتی که می‌گوید المنتجس یتنجس ثانیاً و مینایش را همقبول کرده باشیم، برداریم.

دلیل چهارم: (20:22)

دلیل بعد حدیث جبّ است. «الاسلام یجبّ عما قبله».

خب این حدیث را در فرع قبلی تفصیلاً بحث از آن کردیم و سنداً و دلالتاً مورد بحث واقع شد. این جا هم به همین حدیث شریف استدلال شده به این که یجبّ عما قبله.

حالا این استدلال مبنی بر این است که بگوییم این حدیث شریف اطلاق دارد. یکی از «عما قبله» تنجس این بدن است به واسطه ملاقات و تنجس آن اجزای ما لاتحله الحیاة است و تنجس آن رطوبات است. اینها قبل الاسلام انجام شده و محقق شده و حالا اسلام که آمد همه آنها را فصل می‌کند، جدا می‌کند، قطع می‌کند. پس بنابراین احتیاجی به تطهیر جدیدی نیست و این اسلام مطهر آنها است.

اشکال دلیل چهارم: (21:58)

خب اشکال سندی بود که اشکال سندی را جواب دادیم. اشکالات دلالی متعدد بود که عده‌ای را جواب دادیم و در نهایت امر اشکال اساسی این بود که ما اطمینانی به اطلاق این روایت حتی نسبت به این امور مثل نجاست و امثال اینها نداریم که حالا اگر مثلاً جنب بوده، این حدیث جبّ بگوید که دیگر تو الان جنب حساب نمی‌شوی فلذا غسل نمی‌خواهد بروی بکنی. یا حائض بوده و غسل حیض نکرده. استحاضه بوده و غسل نکرده، نفاس بوده و غسل نکرده و بگوییم این غسلها را نمی‌خواهد انجام دهد. شمول این روایت نسبت به این امور مورد مثل نجاست، مثل طهارت تردید است. بله، مثل گناهای که کرده، این حدیث مسلم شاملش هست. اسلام که می‌آید، حالا آن گناهای را که در آن ازمنه انجام داده، نادیده می‌گیرد. یا نمازهایی که نخوانده، واجباتی را که ترک کرده بله ظاهر این است که روایت شریفه اینها را می‌گیرد. نمازهایی که نخوانده، روزه‌هایی که نگرفته، زکات نداده، خمس نداده آن هم در صورتی که عین مال زکوی موجود نباشد ظاهر این است که روایت شامل آنها می‌شود اما الان که اسلام آورده مال زکوی موجود است مثلاً به حد نصاب گندم دارد یا اُنعام دارد یا امثال اینها که موضوع الان موجود است. این بدن ملاقات با نجاست کرده و این موضوع برای حکم الان وجود دارد، اینها را اشکال ندارد بگوییم می‌گیرد یعنی به این معنا که چه عیبی دارد همان طور که اسلام آنها را برداشته، اسلام بیاید بگوید اینها را هم ما برمی‌داریم، اما صحبت بر سر این است که در مقام اثبات، احراز و اطمینان بر این که چنین ظهوری برای این روایت شریفه باشد، وجود ندارد.

سؤال: ...

جواب: تناسب حکم و موضوع هم هست که این گونه چیزهایی که سابقاً در اثر کوتاهی انجام نشده یا در اثر عدم اعتقاد انجام نشده، حدیث جبّ اینها را می‌گیرد اما چیزی که الان موضوعش باقی است مثلاً یک مسلمانی است که دو ساعت قبل بدنش با خون ملاقات کرده، شمول حدیث جبّ نسبت به اینها اگر چه محتمل هست اما باید به حد ظهور برسد و ما به تناسب حکم و موضوع اطمینان به ظهور نداریم.

سؤال: ...

جواب: جزم به اطلاق نداریم نسبت به این.

سؤال: ...

جواب: یعنی انصراف دیگر. ظاهر این است که چیزی که اسلام می‌خواهد از بین ببرد اما این که این عامل تنجیس است خب یک قذارتی از این بوده قذارت ظاهریه هم بوده. اما حالا دستوراتی بوده که یک عمری انجام نداده آن‌ها، شصت سالش بوده نماز نخوانده حالا اسلام بیاید بگوید همه نمازها را اعاده کند. همه این‌ها را باید قضا بکنی، روزه‌ها را همه را باید بگیری. یک تکلیف شاقی که منقّر از اسلام است. کسی می‌گوید من اگر بخواهم مسلمان بشوم شصت نماز باید قضا کنم. شصت سال روزه باید بگیرم. همه آن خمس‌هایی که ندادم الان باید بدهم خب پدرم در می‌آید. همه زکات‌هایی که ندادم الان بخواهم بدهم، این‌هایی که منقّر است و باعث می‌شود که شخص تصمیم به اسلام آوردن نگیرد شارع ترخیص کرده. اما این‌هایی که منقّر از اسلام نیست مثل اینکه بدنت نجس بوده بگوید برو آب بکش اطمینان نداریم که ظهور حدیث جبّ شامل این‌ها می‌شود. مثل این که آیا شما از این روایت الاسلام یُجبّ ما قبله می‌فهمید که اگر معاهده‌ای انجام داده، بیعی به صورت نسبه انجام داده، ثمن‌هایش را دیگر لازم نیست برود بدهد؟ در زمان کفر قرض کرده لازم نیست برود بدهد؟ الاسلام یُجبّ ما قبله احتمال می‌دهید که این‌ها را بگیرد؟ ببینید این‌ها یک احکامی است که آدم به ذهنش نمی‌آید. یعنی این روایت بخواهد بگوید که بله اگر از مردم در زمان کفر قرض گرفتی الاسلام یُجبّ ما قبله. اگر در زمان کفر غصب کردی الاسلام یُجبّ ما قبله. حالا که مسلمان شدی لازم نیست که مال مردم را بروی بدهی چون این‌ها مال زمان کفر بوده. کسی احتمال می‌دهد حدیث جبّ این‌ها را بگیرد؟ همان طور که قبلاً هم این‌ها را توضیح دادیم گفتیم پنج قسم احکام هست که حدیث جبّ نسبت به بعضی‌هایش قطعی است که نمی‌گیرد و نسبت به بعضی مشکوک است. نسبت به مثل آن غصب و اموال مردم و قرض و معاملاتی که انجام شده، مقطوع است که روایت نمی‌گیرد.

دلیل پنجم: (28:54)

و اما دلیل پنجم اولویت طهارت این امور است نسبت به مزاولاتش یعنی اگر در فروع بعد که خواهد آمد ما گفتیم لباس کافر که با بدن او ملاقات کرده بعد از مسلمان شدن پاک می‌شود، فرش منزلش پاک می‌شود، اگر کاسب بوده ترازو و امور دیگری که در کسبش مزاوله با آن‌ها داشته، وقتی مسلمان شد تمام آن‌ها پاک می‌شود و لازم نیست برود آن‌ها را تطهیر بالماء بکند. خب اگر ثابت بشود از شرع که حکم به طهارت آن اموری که منفصل از اوست و مزاولات اوست، خب آن اولویت عرفیه وجود دارد. یعنی اگر عرف فهمید که شارع آن جا را می‌گوید پاک است، خب می‌گوید که به طریق اولی بدنش پاک است، موی سرش پاک است، ناخنش پاک است، بقیه اجزاء ما لاتحلّه الحیاء اش پاک است و رطوبات متصله به بدن او پاک است. اگر آن ثابت بشود این اولویت عرفیه ظاهراً وجوب دارد. یعنی عرف اطمینان پیدا می‌کند به این که این هم حکمش همان است. چون این اولی به تشریع است تا آن به این تشریع.

اشکال دلیل پنجم: (30:49)

و لكنّ الاشکال این است که ان شاء الله بعداً خواهد آمد این است که به نظر ما پاک بودن آنها محل تردید و اشکال است و آنها امرش أخفای از این موارد است که ما بخواهیم بگویم آنها پاک است.

دلیل ششم: (33:29)

و اما دلیل بعد عبارت است از ادله‌ای که دلالت می‌کند بر طهارت اشیاء به عناوین الاولیه بطهارة الواقعية، مثل «کل شی طاهر» بنابر این که بگویم صدر این روایت دلالت بر طهارت اشیاء می‌کند به طهارت واقعیه یا «کل ما طلعت علیه شمس یا أشرقت علیه شمس و هو طاهر». یا آن فرمایش مرحوم امام «الاشیاء كلها منعمرة فی بحار طهارة و الحلیة». پس ما دلیل شرعی داریم بر اینکه همه چیز پاک است. خب تا این اسلام نیاورده بود، این ادله شرعی یک مخصص داشت که می‌گفت این بدن نجس است. این رطوبت در اثر این، نجس است. ادله می‌گفت که اینها نجس هستند. بعد از این که اسلام آورد نمی‌دانیم آن نجاست قبلی هست یا نیست. خب مرجع ما می‌شود این عموماتی که می‌گوید هر چیزی پاک است. پس به این دلیل تمسک کنیم.

اشکال‌های دلیل ششم: (35:10)

آیا به این استدلال می‌شود تمسک جست یا نه.

اشکال اول: (35:13)

خب اولاً این توقف دارد بر این که آن کبرا را ما بپذیریم که ما چنین ادله‌ای بر طهارت داریم. و قبلاً اشکال کردیم که ما چنین دلیلی نداریم. صدر آن روایت «کل شیء طاهر» قاعده طهارت را دارد می‌گوید نه طهارت واقعیه اشیاء را و آن کل ما طلعت علیه الشمس آن روایت مجمل یا مردد است بین این که مطهریت شمس را دارد می‌گوید، نه این بخواهد بگوید هر چیزی پاک است. آن فرمایش مرحوم امام که الاشیاء كلها فی بحار الطهارة و الحلیة، یکی ادعایی است که ایشان فرموده ولی گفتیم که ایشان در بعدها هم تکرار نفرموده و آن را در بعضی از تقارير ایشان که برای اوائل امرشان بوده فرموده و بعد دیگر ایشان چنین مطلبی را ندارند و مستندی برای این حرف هم پیدا نکردیم جز همین دو تا دلیل که این دو تا دلیل هم محل مناقشه است. پس آن، محل مناقشه است.

اشکال دوم: (36:11)

حالا اگر از آن مطلب هم بگذریم و آن کبری را قبول نکنیم، باید گفت که این سخن مبتنی بر یک مسأله اصولی است که عام مخصّص اگر بعداً شک کردیم که مشمول خاص است یا عام است آیا مرجع عموم عام است یا استصحاب حکم مخصّص است. چون یک عامی

داشتیم که می‌گفت همه چیز پاک است حتی چیزی که با دم ملاقات کرده باشد و حتی چیزی که با بول ملاقات کرده باشد. می‌گوید همه چیز پاک است. الاشیاء كلها طاهرة، کل ما طلعت عليه الشمس پاک است. خب آن عام ما بود. آن عام ما تخصیص خورد به آن دلیلی که می‌گوید: ما لاقی النجاسة نجسة، ما لاقی البول نجسة. می‌گوید این، نجس است. الان آن دلیل مخصّص هم اطلاق ندارد که بعد الاسلام را شامل بشود. اگر اطلاق داشت که بعد الاسلام را شامل می‌شد، حکم روشن بود. بعد الاسلام شک می‌کنیم که آیا این شخص حالا نجس است یا پاک است، پس الان شک داریم که این شخص داخل در حکم عام است که کل شی طاهر باشد یا استصحاب حکم مخصّص را باید بکنیم و بگوئیم که این، نجس است.

خب در آن مسأله دو قول است. بعضی‌ها می‌گویند مرجع عموم عام است و بعضی‌ها می‌گویند نه، باید استصحاب حکم مخصّص را بکنیم. بنابراین این استدلال متوقف است بر قبول آن مسلک اصولی که می‌گوید در این جا جای رجوع به عام است نه استصحاب حکم مخصّص است. این یک مسأله است که باید توجه کرد.

مسأله دوم این است که در این جا ممکن است کسی بگوید آن حرف را ما در جایی می‌زنیم که استصحاب قابل جریان باشد اما اگر استصحاب قابل جریان نبود مثل این که شبهه حکمیه بود، مرجع ما عموم عام است و در این جا چون شبهه حکمیه هست پس استصحاب حکم مخصّص جاری نمی‌شود و مرجع ما می‌شود عموم عام که همه چیز پاک است. پس آن حرف و آن مبنا در جایی است که استصحاب حکم مخصّص قابل جریان باشد.

نتیجه: (39:19)

خب پس این دلیل هم حدّش روشن شد. منتها اشکال اصلی که دیگر مبنایی نیست، اشکال اول ماست که ما چنین کبرایی را نداریم.

دلیل هفتم: (39:32)

و اما استدلال اخیر برای این مسأله، قاعده طهارت است به این بیان که بالاخره الان شک داریم که این بدن کافر که قبلاً ملاقات با نجاست کرده، بعد الاسلام پاک است یا پاک نیست. خب دلیلی بر نجاست که نداریم. استصحاب نجاست هم در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود. پس ما به نحو شبهه حکمیه شک داریم که این بدن پاک است یا نه و کل شیء طاهر حتی تعلم أنّه قذر، می‌گوید که پاک است. پس می‌گوییم که پاک است. منتها اگر به این دلیل استدلال کردیم که این که به بعضی از دلیل‌های سابقه هم همین اشکال هست، دیگر عنوان این که اسلام مطهّر است، ثابت نمی‌شود. بلکه نتیجه‌ای که از مطهّر بودن اسلام به دست می‌آید، ثابت می‌شود. چون ما دلیل بر مطهریت اسلام نداریم ولی این اسلام باعث شد که ما شک کنیم و به قاعده طهارت تمسک بکنیم. بنابراین همان نتیجه‌ای را که اگر می‌گفتیم اسلام مطهّر است می‌گیریم اما نمی‌توانیم بگوئیم که اسلام مطهّر است یعنی این حرف، قول به غیر علم است. نمی‌توانیم در رساله بنویسیم که اسلام مطهر است. فتوا بدهیم که شارع اسلام را مطهر قرار داده ولی آن نتیجه‌ای که اگر اسلام

مطهر بود که پاک بودن این شخص است، می‌گیریم. البته اگر اسلام مطهر بود، طهارت واقعی می‌شد ولی الان با قاعده طهارت یک طهارت ظاهری‌ای درست می‌شود. عملاً یک طهارت ظاهری‌ای در این ظرف ممکن است بگوییم.

آیا این استدلال تمام است یا نه؟ نکته‌هایش بارها در اباحت قبل گفته شده اما به آن نکته‌ها ان شاءالله در جلسه بعد توجه می‌دهیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.